

تمثیل عرفانی شیر

در مثنوی معنوی

مهدی مشهوری کلوانق
کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی
دانشگاه آزاد اسلامی واحد ورامین

هکیده

مولانا در مثنوی معنوی با دیدی نقادانه به جهان طبیعت و عالم معنا می نگرد. او باور دارد که از هر عنصری در عالم واز هر رابطه‌ی ساده‌ای در بین عناصر جهان می توان تأویل های عمیق عرفانی نمود تا همچون چراغی فرا راه سالکان طریق حق باشد. از جمله این نگاه های متفاوت به عناصر طبیعت نگرش خاص مولانا به حیوانی به نام شیر می باشد که بنا به خصایص متفاوت ذاتی و غریزی آن، مورد تأویل های متنوع سراینده واقع شده است.

«من نیم سگ، شیر حقم حق پرست
شیر دنیا، جوید اشکاری و برگ
شیر حق آن است کز صورت پرست
شیر مولی، جوید آزادی و مرگ»

(دفتر اول ۳۹۶۵ و ۳۹۶۴)

□ درآمد

۳- پادشاهی شیر از باورهای باستانی است: «شیر پادشاهی است پادشاه زاده از محتد اصیل و منشأ کریم. شهر یاری و فرمانروایی به سیاع آن بقاع از آبا ی کرام، او را مورو ث مانده» (وراوینی، ۱۳۳۵: ۴۶۴) ۴- صفت دیگر شیر استقلال اوست:

عَبَالَهُ عُنُقِ اللَّيْثِ مِنْ اجْلِ أَنَّهُ

إذا مادهاهُ الخَطْبُ وَ قامَ بِنَفْسِهِ

(وراوینی، ۱۳۳۵: ۵۴۵)

معنی: ستبر گردنی شیر از آن است که چون کار دشواری به او رسد، خود به انجام دادن آن برخیزد.

اما خالی از لطف نیست که اشاره شود در تقسیم بندی خیر و شر در تفکرات زرتشتی، شیر در صف مخالف خیر قرار می گیرد؛ در حالیکه در حماسه های بین النهرین و از جمله گیل گمش موجودی خدا آفریده و جزو نیروهای الهی قرار می گیرد که کاملاً با جهان بینی و تفکرات زرتشتی مغایر است. (نقل از عبداللهی، ۱۳۸۱: ۵۴۷ و ۵۴۸) اما در ایران باستان هم به مرور زمان این دید و بینش نسبت به شیر آرام آرام تغییر می یابد،

شیر یکی از درندگانی است که گاهی به واسطه‌ی خون خوارگی و کشتارش صفات منفی گرفته و گاهی هم به خاطر شجاعت، قدرت و مناعت طبعش با صفات مثبتی ستوده شده است. در کتاب عجایب المخلوقات آمده است: «شیر سبعی عظیم است و قاهر، بر همه حیوانات غالب و هر حیوان کی و را دید، آوازش منقطع گردد و بترسد و هر جا کی شیر آشیان دارد، همه جانوران لاغر باشند و دلیری شیر به حدی است که یک مردی را ببیند یا لشکری، پیش وی یکی بود، بنگریزد، ظفر یابد یا هلاک شود... تنها رود در صحرا و با کس همراهی نکند، با سر نیم خورده نرود... و شیر حیوانی است کی ملوکان به نام وی مباحات کنند.» (محمد طوسی، ۱۳۴۵: ۵۷۱)

اما به غیر از صفات شناخته شده و برخاسته از غریزه‌ی شیر، صفاتی هم که شکل گرفته از تخیل ادبا یا برگرفته از باورهای کهن است در ادبیات دیده می شود. مثلاً: ۱- می گویند شیر همیشه تب دارد و بدنش گرم است و باور دارند که از دعای حضرت نوح (ع) است. ۲- شرم و حیای شیر معروف است.

نقش اهریمنی آن کم رنگ می شود و صفات مثبت هم از آن برداشت می شود.

بیشتر شاعران و نویسندگان پارسی گوی به ویژگی های محدودی از این حیوان که همان شکار و خشم و قدرت غریزی آن و نیز بعضی باورهایی که در بین مردم رواج یافته و چند مورد از آن ها در بالا ذکر شد، اشاره می کنند.

لیکن شاعر و نویسنده ای مانند مولانا با آن ذهن وقاد و تمثیل جویش که از هر پدیده ای حتی زشت ترین و رکیک ترین پدیده ها، زیباترین تمثیلات عرفانی و انسانی را به دست آورده است، به این حیوان هم از مناظر مختلف نگریسته و تأویل هایی متفاوت و گاهی به مقتضای کلام کاملاً متضاد با یکدیگر برداشت کرده است. زمانی آن را به عرش اعلی رسانده و مواقعی هم تمثیلی از پلیدترین خصایص بشری دانسته است. این ویژگی از هنرهای مولانا است که از پدیده ای واحد به مناسب موضوع برداشت های متفاوت می کند و یکسو نگر نیست.

در داستان نخچیران و شیر، شیر نماینده آن دسته از عارفانی است که سعی و تلاش را نافی توکل نمی دانند و نخچیران نماینده ی آن دسته از صوفیانی هستند که سعی و تلاش را معارض توکل می شمرند. (زمانی، ۱۳۷۲: دفتر اول، ۳۱۳)

«گفت: شیر آری ولی ربّ العباد

نردبانی پیش پای ما نهاد
پایه پایه رفت باید سوی بام

هست جبری بودن اینجا طمع خام
پای داری چون کنی خود را تو لنگ؟

دست داری چون کنی پنهان تو چنگ
خواجه چون بیلی به دست بنده داد

بی زبان معلوم شد او را مراد»
(دفتر اول، ۹۳۲ تا ۹۲۹)

در ابیات زیر شیر کنایه از اولیاء الله است که در ظاهر ضعیف و همچون انسان های دیگرند ولی در باطن قدرت الهی و آسمانی دارند:

اینست خورشیدی نهان در ذره ای

شیر نر در پوستین بره ای
(دفتر اول، ۲۵۰۲)

یا جای دیگر اشاره می کند:

«هست اندر نقش این روباه، شیر

سوی این روبه نشاید شد دلیر

گر ز روی صورتش می نگروی

غره ی شیران ازو می نشنوی؟»

(دفتر اول، ۳۱۲۸ و ۳۱۲۷)

در بیت زیر در توصیه ای به سالکان، شیر را کنایه از عارف کامل و اصلی می داند که هر کس خدمت ایشان کند از قوت و روزی روحانی و آسمانی بی نصیب نخواهد شد:

«هر که باشد در پیش شیر حراب

کم نیاید روز و شب او را کباب»

(دفتر اول، ۳۰۲۴)

یک جا این حیوان نماینده ی کاملانی است که آگاه به نهان مریدان هستند و هیچ کس نمی تواند باطن و ضمیر خویش را برایشان پنهان سازد:

«چون ز که در بیشه آوردندشان

کشته و مجروح و اندر خون کشان

گرگ و روبه را طمع بود اندر آن

که رود قسمت به عدل خسروان

عکس طمع هر دوشان بر شیر زد

شیر دانست این طمع ها را سند

هر که باشد شیر اسرار و امیر

او بداند هر چه اندیشه ضمیر»

(دفتر اول، ۳۰۲۸ تا ۳۰۲۵)

در تمثیلی دیگر شیر را کنایه از اولیاء الله یوسف صفتی می داند که بر قضا و قدر الهی که برایشان معین شده، سر اطاعت فرو می نهند و آن را با کمال میل می پذیرند:

«آمد از آفاق یار مهربان
یوسف صدیق را شد میهمان

یاد دادش جور اخوان و حسد
گفت کان زنجیر بود و ما اسد

عار نبود شیر را از سلسله
نیست ما را از قضای حق گله

شیر را بر گردن از زنجیر بود
بر همه زنجیر سازان میر بود»

(دفتر اول، ۳۱۶۰ تا ۳۱۵۷)

مولوی از زبان حضرت علی (ع) می‌گوید که مردان خدا
شیر بیشه‌ی دنیا نیستند، بلکه شیر راه خداوند هستند که از
صورت رسته اند و مرگ را آزادی محض می‌بینند:

«من نیم سگ، شیر حقم، حق پرست
شیر حق آن است کز صورت برست

شیر دنیا، جوید اشکاری و برگ
شیر مولی، جوید آزادی و مرگ»

(دفتر اول، ۳۹۶۵ تا ۳۹۶۴)

تا بریزم بر وی آنچه گفته بود
کان زمان شیر ضمیرم خفته بود»

(دفتر اول، ۳۳۸۱ و ۳۳۸۰)

در جایی دیگر منظور از آشتی شیر و گور را کنایه از آشتی
و همکاری عناصر متضاد در جهان می‌داند:

«زندگانی، آشتی ضدهاست
مرگ کاندر میانشان جنگ خاست

لطف حق این شیر را و گور را
الف داده است این دو ضد دور را»

(دفتر اول، ۱۲۹۴ و ۱۲۹۳)

در یک بیتی شیر را نماد صورت دانسته که در بیشه باطن
پرورده شده و جایگاهش هم همان جاست یعنی صورت ظاهر
هم بر گرفته و نشأت گرفته از ضمیر باطن است:

«صورت از معنی چو شیر از بیشه دان
یا چو آواز و سخن ز اندیشه دان»

(دفتر اول، ۱۱۳۶)

اما مولانا همیشه برای شیر تمثیلات والا و مثبت در نظر
نمی‌گیرد بلکه در برخی موارد شیر را تمثیل پلیدی، نفس اماره
و هواهای شیطانی می‌سازد. مانند جایی که شیر را کنایه از
نفس اماره می‌داند که نمی‌توان آن را تنها با خرگوش خرد
مغلوب کرد. بلکه این کار فقط با تهذیب نفس امکان پذیر
است:

«کشتن این، کار عقل و هوش نیست
شیر باطن سخره ی خرگوش نیست»

(دفتر اول، ۱۳۷۴)

در ابیاتی از داستان شیر و نخپیران، شیر کنایه از انسان
های نادانی است که تنها دیگران را دشمن خود می‌دانند در
حالی‌که غافلند دشمن اصلی ایشان همان نفسشان است که در
درونشان جای گرفته است:

«شیر عکس خویش دید از آب تفت
شکل شیری در برش خرگوش زفت

چون که خصم خویش را در آب دید
مر ورا بگذاشت و اندر چه جهید»

(دفتر اول، ۱۳۰۷ تا ۱۳۰۶)

در ادامه ی همین داستان شیر را نماد انسان های دنیا

در جایی شیر را کنایه از قضای مقدر می‌داند و در برابر آن
گاو را کنایه از انسان ها به ظاهر مدبر می‌داند که هر چند از
شاخ نیرومند عقل بهره‌مند باشند ولی بالاخره گرفتار شیر قضا
می‌شوند:

«همچو هاروت و چو ماروت شهیر
از بطر خوردند زهر آلود تیر

اعتمادی بودشان بر قدس خویش
چیست بر شیر، اعتماد گاو میش؟

گر چه او با شاخ، صد چاره کند
شاخ شاخش شیر نر پاره کند

گر شود پر شاخ همچون خار پشت
شیر خواهد گاو را ناچار کشت»

(دفتر اول، ۳۳۲۴ تا ۳۳۲۱)

در ابیاتی شیر را از جهت خشم و غضب طرف تشبیه ضمیر
و باطن گرفته است که چون شیر درون هر فرد بیدار شود به
نهایت خشم و عصبانیت خواهد رسید:

«چون نبودش صبر، می‌پیچید او
کین سگ زن روسپی حیز کو؟

این ها همه قطره ای بود از دریای تمثیلات عرفانی مولانا که در بالا به آن ها اشاره شد. بی گمان خواننده با خواندن این ابیات به اعجاب می افتد که چگونه ممکن است ذهنی این قدر وقاد و باریک بین باشد که از پدیده‌ای واحد، برداشت‌های متفاوت و حتی گاهی متضاد داشته باشد. باید گفت تمام اشیا و جانداران و مفاهیم این کتاب، در هر بیت از زاویه دیدی متفاوت از قبل و متناسب با مضمون جدید آفریده شده اند که بی گمان این هنر در هیچ کتابی همچون **مثنوی معنوی** مولوی بلخی صورت نگرفته است. ■

پرست و ابلهی می داند که در چاه تن به وسیله ی خرگوش
نفس اماره گرفتار آمده اند:

«ای تو شیری در تک این چاه فرد

نفس چون خرگوش، خونت ریخت و خورد

نفس خرگوشت به صحرا در چرا

توبه قعر این چه چون و چرا»

(دفتر اول، ۱۳۵۲ تا ۱۳۵۱)

در تمثیلی زیبا و موجز شیرها کنایه از افکار پریشان و لجام گسسته هستند که به گورخر معانی و معارف هجوم می برند و بیشه ی دل ها را مضطرب می سازند (نقل از زمانی، ۱۳۷۲؛ دفتر اول، ۸۵):

«احتما کن احتما ز اندیشه‌ها

فکر شیر و گور و دل‌ها بیشه‌ها»

(دفتر اول، ۲۹۰۹)

در جایی دیگر این حیوان را نماینده‌ی افراد به ظاهر قدرتمند دانسته است که در برابر مقربان به ظاهر ضعیف خداوند سرافکنده‌اند:

«شد سر شیران عالم جمله پست

چون سگ اصحاب کهف دادند دست»

(دفتر اول، ۱۰۲۲)

و سرانجام در یکی از زیباترین تمثیلات خود اصطلاح املا و استدراج را تبیین می کند و بیان می دارد که شیر چون دندان های خود را آشکار می سازد، شخص غافل آن را تبسم

می‌پندارد در حالیکه او آماده ی دریدن شده است. حال تبسم شیر کنایه از مال و مقام و مکت و شکوه دنیوی است که مولوی به تبسم حق یاد کرده است زیرا سرانجام اندک اندک موجب فساد اخلاقی و روحی و در نهایت تباهی انسان می شود:

«شیر با این فکر می‌زد خنده فاش

بر تبسم‌های شیر ایمن مباش

مال دنیا شد تبسم های حق

کرد ما را سست و مغرور و خلق

فقر و رنجوری به استت ای سند

کان تبسم دام خود را بر کند»

(دفتر اول، ۳۰۴۱ تا ۳۰۳۹)



کتابنامه

- ۱- زمانی، کریم، ۱۳۷۲، شرح جامع مثنوی معنوی، تهران، اطلاعات
- ۲- طوسی، محمد بن محمود بن احمد، ۱۳۴۵، عجایب المخلوقات، منوچهر ستوده، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب
- ۳- عبداللهی، منیژه، ۱۳۸۱، فرهنگ‌نامه‌ی جانوران در ادب پارسی، اول، تهران، پژوهنده
- ۴- مولوی بلخی، جلال الدین محمد، ۱۳۷۷، مثنوی معنوی، رینولد نیکلسون، اول، تهران، پیمان
- ۵- وراوینی، سعدالدین، ۱۳۳۵، مرزبان نامه، خلیل خطیب رهبر، تهران، صفی علی شاه